

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع دوم بين روايات

مرحوم صدوق^[1] چنین می‌گوید که «كَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) يَرْوِي حَدِيثًا فِي أَنَّ لَهُ الدَّرَاهِمَ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ وَ الْحَدِيثَانِ مُتَّفَقَانِ غَيْرُ مُخْتَلِفَيْنِ فَمَتَى كَانَ لِلرَّجُلِ عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ يَنْقَدُ مَعْرُوفٍ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا ذَلِكَ النَّقْدُ وَ مَتَى كَانَ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ بَوْزَنٍ مَعْلُومٍ بِغَيْرِ نَقْدٍ مَعْرُوفٍ فَإِنَّمَا لَهُ الدَّرَاهِمُ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ» این دو حدیث را صدوق می‌فرماید به نظر ما اختلاف و تنافی ای بین شان وجود ندارد چون اگر بر ذمه‌ی آن شخص بدهکاری دراهمی باشد که این دراهم عنوان نقد رایج را دارد، الآن هم رایج است و همان نقد را باید بدهد ولو قیمتش هم يك مقداری تغییر کرده باشد، اما همین که این نقد الآن نقد رایج است، این دراهم به عنوان نقد رایج است، همان را باید بپردازد. اگر يك دراهمی بر ذمه‌ی شخص هست، از نظر وزن معین است اما از نظر نقد نقد غیر رایج است «فإنما له الدراهم التي تجوز بين الناس» آن دراهمی که بین مردم الآن رایج است باید پرداخت شود. پس جمعی که صدوق کرده این شد که آن روایت اولی که می‌گوید دراهمی که تنفق الیوم، مراد آنجایی است که آن دراهمی که بر ذمه‌ی شخص بوده، آن دراهم سابق الآن از رواج افتاده و الآن معروف نیست و این دو روایت اخیر که می‌گوید همان دراهم اولی، مراد دراهمی است که رایج است و معروف است.

اشکالات به جمع دوم

مرحوم صاحب حدائق چند اشکال به ایشان دارد، اشکال اول این است که ایشان می‌گوید که ما قرینه‌ای بر این معنا نداریم؛ قرینه‌ای که مؤید این مطلب باشد نیست و در نتیجه باز همان اشکالی که بر شیخ داشتند که این جمع، جمع تبرعی است می‌خواهند بفرمایند این جمع هم جمع تبرعی است. اشکال دومی که می‌کنند این است که می‌فرمایند اینجا روی بیان مرحوم صدوق ربا ممکن است لازم بیاید، برای اینکه ایشان روایت اولی را می‌گوید حمل می‌کنیم بر آنجایی که آن دراهم سابق وزنش معلوم اما الآن رایج نیست، الآن چه چیز باید بدهد؟ الآن باید دراهم معروف و دراهم رایج را بدهد، نتیجه این می‌شود که اگر بین این دراهم و آن دراهم سابق از نظر زیاده و نقصان فرق پیدا بکند ربا لازم می‌آید، عبارت صاحب حدائق در اشکال دوم بر صدوق این است: «مع انه يرد عليه لزوم الربا في صورة ما ان كان له عليه بوزن معلوم و نقد غير معروف، فإنه حكم بأخذ الدراهم التي تجوز بين الناس».

و ربما أمكن التفاوت بالزيادة و النقصان بينها و بين ما في ذمته، فإنه متى كان له في ذمته ألف درهم بوزن معلوم من تلك الدراهم الأولى و أخذ عوضها ألف درهم من هذه الأخيرة فربما حصل الزيادة و النقصان بين الأولى و الثانية، فيلزم الربا الا ان يحمل كلامه على أخذ الثانية وزنا ايضا، لكنه خلاف ظاهر كلامه.» می‌فرماید این را اگر بگوئیم دراهم است، مثلاً 20 درهم در زمان

سلطان قبل به او داده و از او طلب دارد، الآن که این سلطان جدید آمده آن درهم دیگر غیر رایج است، اگر گفتیم 20 درهم از این جدیدی باید بپردازد و از اینکه الآن ینفق بین الناس باید بپردازد، ممکن است این درهم سلطان جدید یک درهمش از نظر وزن با آن درهم قبلی تفاوت داشته باشد و این مستلزم رباست و بعد خود صاحب حدائق می‌گوید مگر اینکه مراد صندوق این باشد که از ما ینفق بین الناس به همان وزن درهم سابق به او داده شود. مثلاً اگر ده درهم در زمان سلطان سابق ده گرم بوده، از نظر وزن الآن هم از این درهم‌های جدید به اندازه‌ی ده گرم به او بدهند، ممکن است از این درهم‌های جدید نه‌تا بشود ده گرم و یا دوازده تایی آن بشود ده گرم. اگر مقصود مرحوم صندوق این باشد که ما باید تساوی در وزن را رعایت کنیم بگوئیم اینکه ده درهم به وزن ده گرم به آن شخص داده و الآن آن درهم‌ها از رواج افتاده، الآن هم ده گرم درهم به او بدهد، حالا این ده گرم ممکن است ده درهم باشد و یا نه درهم باشد به این درهم‌های جدید و یا ممکن است دوازده درهم باشد.[2]

نکته‌ای که خود صاحب حدائق می‌گوید این است که می‌گوید این برخلاف ظاهر روایت است، چون روایت می‌گوید اگر کسی قبلاً ده درهم طلبکار بوده و الآن که آن ده درهم از رواج افتاده، ده درهمی که امروز انفاق و خرج می‌شود باید داده شود، دیگر بحث تساوی در وزن و این چیزها در روایت اصلاً مطرح نیست. در روایت اولی می‌گوید آن درهمی که الیوم تنفق بین الناس باید داده شود، با این درهم یعنی از جهت تعداد قبلاً تو ده درهم از این می‌خواستی حالا ده درهم از این درهم امروزی، پنج درهم می‌خواستی و حالا پنج درهم از این درهم امروزی. در روایت اصلاً مسئله‌ی اتحاد در وزن و تساوی در وزن مطرح نیست. پس اشکال دوم بر صندوق این است که اگر ما مسئله را اینطوری مطرح کنیم این مستلزم ربا می‌شود، ایشان می‌فرماید به این جمع که این دو اشکال وارد است، نقد و بررسی البته اشکال اول درست است و این جمع شاهی ندارد اما اشکال دوم قابل جواب است و جوابش این است که چه بسا بگوئیم حالا در این موارد اگر یک ربایی به وجود آمد، این موارد استثنا بشود، مگر ما در باب ربا استثنا نداریم، ممکن است که اگر کسی آمد روایت را اینطور معنا کرد گفت آقا من ده درهم ده سال پیش را به ایشان دادم و از ایشان می‌خواستم حالا که آن ده درهم از رواج افتاده ده درهم دیگر باید به من بدهد از این درهم امروزی. ممکن است این ده درهم امروزی پانزده گرم باشد، ده درهم آن زمان ده گرم بوده، ولی اشکالی ندارد، می‌گوئیم این یک استثنایی بشود در باب ربا و اینطور نیست که بگوئیم اگر این چنین معنا شد چون مستلزم رباست بگوئیم نباید اینطور معنا کنیم.

اگر یک فتوایی یا یک قولی خارج از این روایت مستلزم ربا باشد اشکال به آن فتوا می‌شود اما اگر روایت را آمدم گفتیم قبول داریم باید اینطوری معنا کنیم، روایت هم صحیح باشد که ما گفتیم صحیح است، سندش را هم مفصل بررسی کردیم، این اشکال ربا دیگر اشکال واردی نخواهد بود. با قطع نظر از اشکال اول؛ اگر کسی گفت این جمع جمع تبرعی نیست و می‌شود یک قرینه‌ای برایش پیدا کنیم، مثلاً گفت این روایت دوم می‌گوید این فقط یک مقداری کار کرده است و لها وضیعة، ولی نمی‌گوید که این دیگر رایج نیست و رد و بدل نمی‌شود، اگر کسی آمد گفت، این و لها الیوم وضیعة یعنی درهم اولی یک مقداری قیمتش پائین آمده اما از رواج نیفتاده است و این قرینه باشد برای صندوق چون در روایت اولی می‌گوید ولیست تنفق الیوم، در روایت اولی می‌گوید امروز او رواج ندارد، در روایت ثانیه می‌گوید لها الیوم وضیعة، یعنی رواج هم دارد ولی یک مقدارش ارزش آن کمتر است که اگر آمدم در دفاع از صندوق اشکال اول از صاحب حدائق را هم اینطوری جواب بدهیم. اسقطها معنایش این نیست که این از رواج افتاده، اسقطها دو جور است: یک جور این است که اصلاً دیگر مالیت ندارد و یک معنا هم این است که این اسقطها آن مالیت سابق را ندارد، یک درهم جدیدی را سلطان آورده و آن درهم قبلی از اعتبار کم شده، نه اینکه به طور کلی از مالیت ساقط شده باشد، با این بیان به نظر می‌رسد که حتی اشکال اول صاحب حدائق هم اشکال واردی نیست، یعنی صاحب حدائق که دو اشکال بر جمع مرحوم صندوق کردند که یک اشکال این است که قرینه‌ی مورثه بر این جمع نیست، ما حالا می‌گوئیم قرینه همین است، همین که در روایت اولی می‌گوید الیوم لیست تنفق بین الناس، اصلاً مردم او را رد و بدل نمی‌کنند، در روایت دوم می‌گوید و لها الیوم وضیعة، یعنی رد و بدل می‌شود ولی قیمتش کمتر شده، این با اسقطها السلطان هم سازگاری دارد، معنای اسقط این نیست که به طور کلی از مالیت افتاده باشد، اسقط یعنی اگر یک مقدار نقصان هم پیدا کرده باشد، باز می‌شود اسقط. مرحوم صندوق مسئله را آورده روی وزن و می‌گوید شما قبلاً ده درهم، به اندازه‌ی ده گرم به آن دادید و الآن روایت اولی می‌گوید از این درهم‌های جدید به همان وزن بده البته از طریق بیانی که صاحب حدائق کرد.

صاحب حدائق می‌گوید شمس می‌گویند از این درهم‌های جدید بده ولو از نظر وزن هم مختلف باشد، و این مستلزم ربا می‌شود، ما گفتیم که خیلی خوب، حالا اگر روایت این را دلالت داشته باشد مستلزم ربا هم باشد اشکالی ندارد. صاحب حدائق در اشکال اول می‌گوید شما شاهد نداری، شاهد بر اینکه در اینجا این را حمل کنیم بر وزن و به عبارت دیگر وزن را در تقدیر بگیریم نیست، می‌گوییم شاهدش همین است، شاهدش این است که صدوق می‌گوید در روایت اولی از رواج افتاده، وقتی از رواج افتاده، باید هم وزن او از این درهم جدید دارد، برای اینکه آن درهم‌های قبلی از رواج افتاده و باید از این درهم‌های جدید داد. در روایت ثانیه می‌گوید از رواج نیفتاده، پس باید همان درهم قبلی را داد، این شاهد می‌شود برای جمع مرحوم صدوق. اگر شما یک روایت صحیح‌ه‌ای را پیدا کردید، دلالت بر یک مطلبی داشت، دلالت بر جواز ربا در این مورد به دلالت التزامی داشت. در باب قرض باید شرط زیاده بشود، حالا در ربای معاملی شما هر مقدار ذهب بود باید به همان مقدار ذهب بفروشی، حالا در ربای معاملی این چنین است و شاید اصلاً صاحب حدائق بیشتر در ربای معاملی است که اینجا می‌گوید شما یک درهمی را از این می‌خواستی، الآن در مقابل آن درهم شبه یک بیعی بشود، همان ده درهم داده شود، اگر وزنش زیادت‌ر باشد ربا می‌شود، چون در روایت اولی بحث قرض نیست، حالا جمع دیگری که هست این است که بین روایات فرق بگذاریم، روایات اولی را بگوئیم در غیر قرض است و روایت دوم و سوم را بگوئیم در باب قرض است، الآن فعلاً بحث قرض و اینها را نکنید.

صاحب حدائق می‌گوید یرد علیه لزوم الربا فی صورة ما إذا كان له عليه بوزن معلوم و نقد غیر معروف، فإنه حکم بأخذ الدرهم التي تجوز بين الناس و ربما أمكن التفاوت بالزيادة و النقصان، این بالزیاده و النقصان در عبارت صاحب حدائق عمدتاً ظهور در ربای معاملی دارد، شما اگر ده گرم نقره را به یازده گرم نقره بفروشید رباست، ده گرم طلا را به یازده گرم طلا بفروشید رباست، ربای معاملی می‌شود. ولو اینکه عرض کردم ایشان تصریح نکرده که مقصود ما از این اشکال ربا، ربای معاملی است یا نه؟ لذا بعد می‌گوید فیلزم الربا إلا أن يحمل كلامه علي أخذ الثانیة وزناً، برای اینکه ما ینفق بین الناس از جهت وزن با او برابر باشد، که اگر اینطور نباشد ربا می‌شود. خلاصه‌ی مطلب این شد که صدوق آمد جمعی کرد، جمع صدوق به این است که ما بیائیم این چنین بگوئیم که صدوق می‌گوید روایت اولی برای آنجاییست که آن درهم سابق الآن غیر رایج است و روایت ثانیه برای آنجایی است که درهم سابق الآن رایج است، اینطور جمع کنیم. روی نقد معروف و غیر معروف صدوق مسئله را حل کرده، بعد صاحب حدائق دو اشکال کرد، اشکال اولی که قرینه‌ای بر این جمع نیست ما جواب دادیم که قرینه اتفاقاً هست. اشکال دوم صاحب حدائق اینکه فرمود اینجا ربا می‌آید برای اینکه ده درهم آن موقع با ده درهم این موقع ممکن است از نظر وزن اختلاف داشته باشد، خود صاحب حدائق جواب داد که شاید مقصود صدوق یا روایت این باشد که در وزن مساوی باشد، یعنی آنچه که امروز اتفاق می‌شود به مقدار وزن سابق از امروز داده شود، بعد گفت این هم خلاف ظاهر روایت است، ظاهر روایت چنین چیزی نیست.

ما گفتیم درست می‌فرمایید ظاهر روایت این نیست ولی اگر از روایت به دلالت التزامی استفاده کردیم در این مورد ربا می‌آید، می‌پذیریم، اشکالی ندارد. چرا شما از این استیحاş می‌کنید که اگر روایت را یک جور می‌گیریم که مستلزم ربا شد، شارع وقتی که ربا را تحریم کرد، ربای سابق را فرمود حلال است، فرمود تا حالا هر چه که ربا گرفتید مانعی ندارد؛ از این به بعد هم یک مواردی استثنا شده، ربای بین والد و ولد یکیش هست، ربا گرفتن از کافر بنا بر قول مشهور دومیش است، بیائیم در این جور موارد هم، موردی که کسی از دیگری درهمی می‌خواسته و حالا آن درهم از رواج افتاده، می‌گوئیم چند درهم می‌خواستی؟ می‌گوید ده درهم، ده درهم از این دولت امروز باید بدهید ولو این ده درهم دولت امروز وزنش از ده درهم سابق بیشتر یا کمتر باشد، این اشکالی ندارد. پس جمع صدوق را ملاحظه فرمودید که جمع نسبتاً خوبی است و نمی‌شود که حتماً ما این را رد کنیم، اشکالات صاحب حدائق بر آن وارد نیست.

جمع سوم بين روايات

يك جمع ديگر اين است كه ما روايت اولي را حمل كنيم بر ثمن مبيع يا مهر زوجه، اما روايت ثانيه و ثالثه را حمل كنيم بر قرض، بگوئيم روايت ثانيه در مورد قرض است، روايت ثالثه كه تصريح دارد «سأله معاوية بن سعيد عن رجل استقرض دراهم من رجل» اين تصريح به قرض دارد، اما روايت اولي مي گويد «إن لي علي رجل ثلاثة آلاف درهم» يعني ممكن است چيزي به او فروخته و سه هزار درهم از او پول مي خواهد، ثمن مبيع است و بحث قرض نيست، بگوئيم در آنجا يي كه مسئله ي قرض در كار است، فقط همان دراهم اولي، ولو الآن قيمتش هم كم شده، ارزش آن هم كم شده، همان است. بر ذمه اش هماني كه آمده همان دراهم اولي است اما در ثمن مبيع انصراف دارد با ثمني كه در بين مردم رايج است، الآن من جنسي را به سه هزار درهم رايج فروختم، پس آن زماني هم كه مي خواهد بدهد بايد درهم رايج را بدهد، كما اینکه الآن در مهریه ها مي گويند سكه ي طلاي رايج، حالا اگر فرض كنيد كه اين سكه اي كه الآن هست دولت بعد بيايد اين را از رواج بپندازد، يك شكل ديگري براي سكه قرار بدهد، قيمتش هم دو برابر سكه هاي موجود ما بشود، اگر در مهریه گفتيم ، بايد در زمان ادا سكه ي رايج داده شود.

اشكالات به جمع سوم

مرحوم صاحب حدائق مي فرمايد بعضي از محدثين از متأخرين آمده اند چنين جمعي را مطرح كردند. ايشان مي فرمايند اين هم دو اشكال دارد اشكال اول اينكه ظاهر روايت اولي اين است كه مورد روايت اولي هم قرض است، به چه قرينه اي؟ مي توانيد شما روايت را دقت كنيد ببينيد به کدام قرينه؟ كتبت إلي الرضا (عليه السلام) أن لي علي رجل ثلاثة آلاف درهم و كانت تلك الدراهم تنفق بين الناس تلك الايام و ليست تنفق اليوم فلي عليه تلك الدراهم بأعيانها أو ما ينفق اليوم بين الناس قال فكتب إلي لك أن تأخذ منه ما ينفق بين الناس كما أعطيته ما ينفق بين الناس، ذيل روايت تصريح در قرض دارد و بحث معامله نيست، مي گويد همان پولي كه تو به او دادې، الآن هم همان كه ما ينفق بين الناس هست را بايد به تو بپردازد. اشكال دوم اين است كه حالا بر فرض قبول كنيم مورد روايت اولي بيع است، ثمن بيع وقتي در ذمه آمد، تبديل به دين مي شود، آن هم منجر به قرض و دين مي شود، مبلغی كه در ذمه استقرار پيدا مي كند در زمان بيع آن مبلغ، مبلغ رايج است. وقتي به شما گفتم فروختم به سه هزار درهم، يعني درهم رايج، پس چي بر ذمه آمد؟ درهم رايج، فإذا سقط ولم يتعامل به وظهر الدراهمُ آخر في المعاملة رجع حكمه إلي حكم القرض، پس اين هم نهايتا برمي گردد به مسئله ي قرض و اينطور نيست كه بين روايات اولي و بقيه در اين جهت فرق بگذاريم [3].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. من لا يحضره الفقيه، ج3، ص 191

[2]. «و اما ما جمع به الصدوق فأبعد، لعدم القرينة المونسة بهذا التفصيل في شيء من اخبار المسألة، مع انه يرد عليه لزوم الربا في صورة ما ان كان له عليه بوزن معلوم و نقد غير معروف، فإنه حكم بأخذ الدراهم التي تجوز بين الناس. و ربما أمكن التفاوت بالزيادة و النقصان بينها و بين ما في ذمته، فإنه متى كان له في ذمته ألف درهم بوزن معلوم من تلك الدراهم الأولية و أخذ عوضها ألف درهم من هذه الأخيرة فربما حصل الزيادة و النقصان بين الاولى و الثانية، فيلزم الربا الا ان يحمل كلامه على أخذ الثانية وزنا ايضا، لكنه خلاف ظاهر كلامه» يوسف بن احمد البحراني، الحقائق الناضرة، ج20، ص 144.

[3]. «و بعض محدثي متأخري المتأخرين حمل الروايتين الأخيرتين على القرض، كما صرح به في رواية صفوان، قال: لئلا يحصل الربا، و حمل الاولى على مهر الزوجة أو ثمن المبيع، قال: لان المطلق ينصرف إلى الرائج و فيه أولا أن ظاهر الرواية الاولى أن ذلك كان قرضا ايضا، حيث قال عليه السلام «كما أعطيته ما ينفق بين الناس» فحملها على ما ذكره من ثمن المبيع و مهر الزوجة خروج عن حاق لفظها و ظاهر سياقها و ثانيا بأن المبلغ الذي استقر في الذمة حال البيع انما هو رائج ذلك الوقت لأن

الإطلاق ينصرف إليه كما تقدم بيانه، فإذا سقط و لم يتعامل به و ظهرت دراهم آخر في المعاملة رجع حكمه الى حكم القرض، و لم أقف لهم على كلام هنا في ثمن المبيع و مهر الزوجة لو كسرت سكة المعاملة الأولى- التي انصرف العقد إليها، و ظهرت سكة أخرى- في أن له الأولى أو الأخيرة؟ الا أن مقتضى قواعدهم هو ما ذكرناه، من رجوعه بالأخرة إلى حكم القرض» همان، صص 145 و 146.